

## درباره اقتصادهای با برنامه ریزی مرکزی\*

نویسنده: جویس کولکو

مترجم: علی میرزائی

اصلاح ساختاری اقتصاد<sup>۱</sup> اکنون به صورت تلاش و کوششی جهانگیر درآمده است. در کشورهای دارای اقتصاد با برنامه ریزی مرکزی در اروپای شرقی و آسیا، همچون کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی<sup>۲</sup> و کشورهای توسعه نیافته<sup>۳</sup> با نظام سرمایه داری، دولت‌ها دست به پاره‌های تغییرات ساختاری بنیادی زده‌اند. میخائیل گورباچف در سخنان خود در کنگره حزب کمونیست به سال ۱۹۸۶، خواستار "بازسازی" کامل اقتصاد شوروی شد. این پافشاری، چیری جز ادامه کوششی نبود که بیش از دو دهه برای جبران ناکامیهای اقتصادی با برنامه ریزی مرکزی، به کار بسته شده است. در دهه ۱۹۸۰ در هر یک از این کشورها، برای بازسازی، هم دلایل سیاسی و هم دلایل اقتصادی موجود بود. بسیاری از آن دلایل، با آنچه در بقیه جهان موجب بازسازی شده بودند، همسان بود. اگرچه قصد ندارم از اهمیت سیاست گورباچف در زمینه قضای باز فرهنگی<sup>۳</sup>، به عنوان تقابلی خوشایند با اوضاع آکنده از ستم دهه‌های پیشین بگامم، ولی درصدد هستم که توجه خود را بر چند مسئله مربوط به جهتگیری اقتصاد و تناقضهای موجود در بازسازی متمرکز کنم. از دیدگاه من، این بدل توجه به هیچ وجه دلالت بر این ندارد که شکل قدیمی سازمان اقتصادی شوروی، شکل مرجحی بوده است.

\* Joyce Kolko. "On The Centrally Planned Economies". Monthly Review, April 1988, pp.22-44.

این مقاله به عنوان فصل هجدهم کتاب جدید جویس کولکو به نام Restructuring the World Economy که در مارس ۱۹۸۸ به وسیله Pantheon Books منتشر گردیده آمده است و با اجازه ناشر در مجله Monthly Review منتشر شده است.

مأخذها و پانوشتها همراه متن نبوده است.

1. restructuring (در سراسر متن، "بازسازی" ترجمه شده است.)
2. OECD (Organization of Economic Cooperation and Development)
3. cultural openness



هیچ کس بیش از اکثر مدیران نظام، نسبت به کمبودها و نارسایی‌ها آگاه نبود. آنان با شگفتی و تحسین به اقتصاد کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی می‌نگریستند و خواستار بازسازی قسمت اعظم اقتصاد خود، از طریق تقلید از آنها بودند. در سراسر این سالها، نخستین مرکز توجه این مدیران، افزایش بهره‌وری<sup>۴</sup> و "مدرنیزه کردن" اقتصاد از طریق "انقلاب علمی و فنی" بود. آنان برای اینکه سریعاً به این هدف دست یابند، خواستار وام‌گیری از کشورهای سرمایه‌دار و تجارت با آنها بودند، بدین قصد و نیت که در آنچه به عنوان تقسیم کار بین المللی جدید تلقی می‌کردند، شرکت کنند.

در کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی مرکزی، بسیاری از کسان، بویژه اقتصاددانان، در تعایل عمومی خودشان به سوی همکاری<sup>۵</sup> با اقتصادهای سرمایه‌داری، اعلام کرده‌اند که تعداد رو به افزایشی از وجوه و جنبه‌های نظام سرمایه‌داری نیز، "قوانین" عینی اقتصاد هستند و در فراسوی نظام سرمایه‌داری قرار دارند و در همه زمانها و مکانها معتبرند. در یکی از بررسیهای انجام شده در شوروی اظهار شده است که "انحصار سرمایه در دست دولت، نظامی از مدیریت اقتصادی را برقرار می‌کند... پرولتاریا باید از این مکانیسم بهره بگیرد...".

#### ویژگیهای سنتی اقتصادهای با برنامه‌ریزی مرکزی

هیچ یک از احزاب کمونیست تاکنون در زمینه خط مشی "بازسازی" به وحدت نظر دست نیافته‌اند؛ بلکه همه آنها، مبارزه‌ای دایمی میان دو گروه را تجربه کرده‌اند. مطبوعات غربی این دو گروه را "محافظه‌کاران"<sup>۶</sup> و "اصلاح طلبان"<sup>۷</sup> نام نهاده‌اند. محافظه‌کاران آنانی هستند که خواستار حفظ ویژگیهای سنتی و دیرینه، برنامه‌ریزی مرکزی هستند و تغییراتی را که موجب رسوخ عناصر سرمایه‌داری در جامعه می‌شود و نیز حرکت به سوی لیبرالیسم سیاسی را رد می‌کنند.

اقتصادهای با برنامه‌ریزی مرکزی، بهر مالکیت دولت بر ابزار تولید که آنها را از اقتصادهای سرمایه‌داری متمایز می‌کند، با بعضی اختلافات، به‌طور سنتی ویژگیهای اقتصادی معینی دارند. از جمله این ویژگیها نقش برنامه، مرکزی و هدایت تمامی عوامل تولید، اخذ تصمیم در مرکز در زمینه سرمایه‌گذاریهای کلان و خرد، تخصیص منابع، بازرگانی و توزیع بازراد است. برای هر بنگاه اقتصادی هدفهای کمی تعیین می‌شد و میزان محصول نیز مشخص می‌گردید. قیمت‌های تعیین شده ثابت بود و با قیمت‌های بازار جهانی تفاوت داشت. آن قیمت‌ها به‌جای اینکه، همچون در اقتصادهای مبتنی بر بازار، به‌عنوان علامت و نشانه<sup>۸</sup> عمل کنند، ضرورتاً کار کرد حسابداری داشتند. همچنین مشخصه مدل اقتصادی با برنامه‌ریزی مرکزی عبارت بود از: میزان سرمایه‌گذاری زیاد، اشتغال کامل و محدودیت در ناهرابریهای درآمدی، زیرا

4. productivity (= بازدهی، قابلیت یا قدرت تولید)

5. convergence

6. conservatives

7. reformers

8. signal



برابری<sup>۹</sup> یکی از جنبه‌های مهم ایدئولوژی بود، اگرچه در عالم واقع چنین نبوده است. دستمزدها بر پایه اصل پرداخت مساوی برای کار مساوی و در مرکز تعیین می‌گردید، قیمت‌ها عموماً "بر پایه قیمت تمام شده"<sup>۱۰</sup> تنظیم می‌شد و آن دسته از محصولات اساسی که سودآور نبودند، سوبسید دریافت می‌کردند. تحرک شغلی تقریباً "وجود نداشت و نیروی کار هر جا که برنامه دولت اقتضا می‌کرد باید کار می‌کرد."

ولی موضع طرفداران تغییر، یعنی اصلاح طلبان، در حزب و دستگاه اداری رو به تقویت داشت، زیرا همان‌طور که در یکی از گزارشهای سازمان ملل نتیجه‌گیری شده است، "پیچیدگی فزاینده اقتصادها، آنها را کمتر زیر بار روشهای سنتی برنامه‌ریزی متمرکز می‌برد که بر نظارت‌های کمی و دقیق بر جزئیات امور، تأکید می‌ورزند". این اقتصادها نیاز داشتند که منابع کمیاب خود را، با کارایی بیشتر به کار برند و از تکنولوژیهای جدید استفاده کنند. تناقضی که همچنان در اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی به چشم می‌خورد، کمبودهای شدید همراه با تولید بیش از اندازه کالاهای غیرلازم است.

#### بهره‌وری

انگیزه اصلی برای بازسازی اقتصادهای با برنامه‌ریزی مرکزی، افزایش بهره‌وری است. هر چند در یک پژوهش غربی چنین نتیجه‌گیری شده است که بهره‌وری نیروی کار در این کشورها کمتر از کشورهای دارای نظام سرمایه‌داری نیست - در واقع، "عکس آن صادق است" - مدیران اقتصادهای با برنامه‌ریزی مرکزی اعلام کرده‌اند که مسئله بهره‌وری، معضل بزرگی است که نظام آنها با آن روبه‌روست. این ادراک و کوشش برای افزودن بر بهره‌وری، بلوک شوروی را به چرخش فزاینده‌ای به سوی موازین سرمایه‌داری رهنمون شده است. نخستین تغییراتی که این کشورها در پی آنها هستند، در عرصه‌های مکانیزه کردن، تمرکززدایی و ایجاد انگیزه است. سیاستهای آنها در هر کدام از این عرصه‌ها، تناقضهای تازه‌ای آفریده است.

ژوئیه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در حالی که مباحثه در مورد بهره‌وری و دستمزدها، مانند کشورهای سرمایه‌داری، پا به پای هم ادامه داشت - همراه با پند و موعظه علیه "تنبلی" و دعوت به افزایش انضباط کار، پرداخت دستمزد در مقابل کار و مانند اینها - یک اقتصاددان پیشین شوروی عنوان کرد که سرمایه‌گذاری کم در ماشین‌سازی نسبت به سرمایه‌گذاری در استخراج مواد خام (۴۰ درصد برای نفت و گاز) و "کاهش بی‌سابقه در کالاهای مولد کارخانه‌ای و ماشین‌آلات برای بخشهای انرژی، فلزگری، شیمیایی و کشاورزی" دو مانع عمده در رشد بهره‌وری است. او اضافه کرد: "نتیجه این وضع، سطح عمیقاً پایین مکانیزه کردن، حتی در ساده‌ترین کارها بوده است." گزارش شده است که نزدیک به نیمی از کارگران صنایع [۴۰ درصد]<sup>\*</sup> بیش از نیمی از کارگران بخش ساختمان و بیش از ۷۰ درصد از کارگران کشاورزی و سایر شاخه‌های اقتصاد،

9. equity

10. cost-plus basis

\* آنچه در سراسر متن در داخل کروشه آمده، افزودنه‌هایی است که در متن اصلی آمده است. مترجم نه چیزی به متن اصلی این مقاله افزوده، نه چیزی از آن کاسته است.



به کارهای غیرمکانیزه اشتغال دارند. " او اضافه کرد که طرح جدید برای انضباط نیروی کار، این مشکلات یا فاصله‌های را که معلول کمبود سوخت و مواد خام است، مورد توجه قرار نمی‌دهد. تأکید گورباچف بر مکانیزه کردن نیز به منظور افزایش بازده<sup>۱۱</sup> بود. بسیاری از دولت‌ها به منظور تأمین تکنولوژی جدید برای افزایش تولید، زیربار قرض از بانکهای غربی رفتند، و به عنوان نتیجه، مصیبت بار درک غلط از تقسیم کار بین‌المللی جدید، برنامه‌های سرمایه‌گذاری خود را، به جای اینکه متوجه نیازهای جامعه خود کنند، به بازار جهان سرمایه‌داری معطوف کردند.

به عنوان نمونه، دولت لهستان که در اروپای شرقی یکی از بدترین پیشینه‌های برنامه‌ریزی را دارد یا دست کم کشوری است که اکنون در معرض مشاهده دقیق است، در سال ۱۹۷۵ یک کارخانه تلویزیون رنگی به مبلغ ۶۸ میلیون دلار از RCA خرید. این کارخانه تا دهه ۱۹۸۰ به طور کامل زیان داده بود، چون لهستانی‌ها نمی‌توانستند تلویزیون‌ها را بخرند و در خارج از لهستان هم کسی این تلویزیون‌ها را به ارز قوی نمی‌خرید. لهستانی‌ها گاری گلف هم به ایالات متحده صادر می‌کردند تا اینکه صنایع امریکایی خواستار حمایت شدند. این سبب شد که دیگر بازاری برای لهستانی‌ها نماند. اینها فقط نمونه‌هایی از تلاش در سطح جهانی است.

بنابراین، علاوه بر تولید کم که مشکلی همیشگی است، کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی مرکزی مجبور بودند که با الزامات جدید ناشی از اصل و فرع بدهیهای خارجی و تقاضاهای بازرگانی خارجی هم مقابله کنند. کشورهای اروپای شرقی برای رشد اقتصادی خود، به واردات انرژی و مواد خام نیازمند بودند، و اتحاد شوروی پیوسته به مواد غذایی نیاز داشت و طالب واردات تکنولوژی پیشرفته بود. در دهه ۱۹۷۰، برای این کشورها هم، مانند کشورهای توسعه نیافته، تأمین مالی از طریق وامگیری، به ویژه از بانکهای تجاری، جذابیت داشت، زیرا میزان تورم و ارزش رو به سقوط دلار منجر به نرخ بهره واقعی پایین و اغلب منفی شد.

ولی رکود همراه با تورم در اقتصادهای سرمایه‌داری، همراه با افزایش هزینه‌های واردات و محدود شدن بازار برای صادرات، رابطه مبادله را به زیان کشورهای عضو کومکون<sup>۱۲</sup> به شدت تغییر داد. مجموع کسری تجاری این کشورها در سال ۱۹۷۵ به حد جدید ۱۲ میلیارد دلار رسید و این بیش از ۲ برابر کسری تجاری سال ۱۹۷۴ بود. به منظور جبران مالی این کسری و برای حفظ قدرت انتخاب عرضه‌کنندگان برای وارداتشان، به جای تأکید بر اعتبارات دولتی حاصل از صادرات، به وامگیری از بانکهای تجاری ادامه دادند. میان بانکهای وام دهنده، رقابت بر سر ارائه بهترین شرایط برای اعتبارات مخاطره‌آمیز ترجیحی شدید بود. در سال ۱۹۷۶ بسیاری از کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی مرکزی،

11. output

12. COMECON= Council for Mutual Economic Assistance



برای پرداخت اصل و فرع بدهیهای خود، مجبور به اخذ وام بودند.

هم بانکداران و هم دولتهای دارای اعتبارات صادراتی برای وادار کردن این کشورها به اخذ وام، ابتکار عمل را به دست گرفتند. آنها گمان می بردند که بنیانهای اقتصادی سالم است و اتحاد شوروی در هنگام سختی و گرفتاری حمایتشان می کند. در سال ۱۹۸۵ رئیس هیئت لهستانی که با باشگاه اعتبار-دهندگان پاریس<sup>۱۳</sup> که لهستان ۱۲ میلیارد دلار به آنها بدهکار است، مذاکره می کرد، اندوهگانه پذیرفت که "وامگیری، بسیار زیان آفرین بوده و حتی می توان گفت که فاجعه آمیز بوده است. بدبختانه این نکته به اثبات رسیده است." توانایی معدودی از مقامات به متعهد کردن ملت در مقابل وامهای سنگین، موجب شد که لهستان در اوایل دهه ۱۹۸۰ به بحران اجتماعی دچار شود.

با همه اینها، مکانیزه کردن به عنوان هدفی اصلی در بازسازی اقتصاد شوروی پابرجاست. برنامه ای که اکنون در حال اجراست، مستلزم ۸۰ درصد افزایش سرمایه گذاری در ماشین آلات و از دور خارج کردن نیمی از تجهیزات کنونی تا سال ۱۹۹۰ است. در حالی که برنامه ریزی شده است که دو سوم تمامی محصولات، با ماشین آلات جدید تولید شود. ولی دولت پیش بینی می کند که این فرایند از نوسازی، به بیکار شدن ۱۳ تا ۱۹ میلیون کارگر نیز منجر خواهد شد.

#### تمرکززدایی<sup>۱۴</sup>

عوامل عینی وامهای خارجی و نیاز به صادرات که منتج از آن عوامل بود، حرکت به سوی بازسازی را شتاب بخشید و تمرکززدایی بخش برجسته ای از آن بود. مجارستان، با طولانیترین تجربه در "اصلاحات" اقتصادی، در میان ملتهای عضو کومکون سرمشق قرار گرفته بود، ولی در شوروی نیز به هنگام زمامداری خروشچف در اواخر دهه ۱۹۵۰ تلاشهایی برای تمرکززدایی در تصمیم گیریهای اقتصادی صورت پذیرفته بود.

گسترده گی ابعاد و پیچیدگی اقتصادها، شکل کهنه و متمرکز اتخاذ کلیه تصمیمات از یک مرکز را برای هر بوروکراسی به وجود آورد. بسیاری از مسئولان، از تمرکززدایی در تصمیم گیری پشتیبانی کردند؛ ولی تمرکززدایی می تواند شکلهای مختلفی داشته باشد. سوال و مسئله اساسی و تعیین کننده این است که اختیار تصمیم گیری به چه کسی و چگونه تفویض می شود. در یکی از پژوهشهای بانک جهانی، دو گونه تمرکززدایی در کشورهای دارای اقتصادی با برنامه ریزی مرکزی متمایز شده است. یکی از این دو، نظام برنامه ریزی مرکزی را با انتقال تصمیم گیری به مدیران محلی در زمینه ترکیب محصول و روشهای تولید و سایر تصمیمات خرد تعدیل می کند، در حالی که برنامه ریزی کلان را برای مرکز نگاه می دارد. گونه دوم، تغییری بنیادی و سیستماتیک است: به "نیروهای بازار"، از جمله رقابت کالاهای وارداتی، میدان داده می شود، و بنگاههای اقتصادی به شکل افقی، از طریق ارتباطهای بازار، هماهنگ می شوند،

13. Paris Club of Creditors

14. decentralization



نه به صورت عمودی و در امتداد زنجیره، دستورات اداری، " بدین ترتیب، دولت همان نقشی را خواهد داشت که در کشورهای سرمایه‌داری دارد: تعیین و اخذ مالیاتها، دادن اعتبارات و پرداخت سوبسید. در دهه ۱۹۸۰، چین و مجارستان به طور منظم به سوی شکل دوم تمرکززدایی حرکت کردند، همان طور که شوروی هم در سال ۱۹۸۷ چنین کرد. ولی در این کشورها، دولت و حزب، به عنوان اختیاردار اعظم، در پس پرده باقی مانده‌اند.

اصلاحات شوروی در ۱۹۵۷ شروع شد. در آن هنگام، خروشچف تعداد زیادی از وزارت‌های صنایع را حذف نمود و به جای آنها شوراهای منطقه‌ای ایجاد کرد که بنگاههای اقتصادی تابع آنها بودند. در آن زمان اعتقاد بر این بود که این شوراها، در مورد نیازهای محلی، مسئولیت بیشتری احساس خواهند کرد، ولی همان نظام متمرکز را در سطح محلی برقرار کردند. جانشین خروشچف، در سال ۱۹۶۵ شوراهای منطقه‌ای را ملغی کرد، به این عنوان که دوباره کاری نالازمی را ایجاد کرده‌اند. او "اصلاح" نازهای را بر پایه "اندیشه‌های ایوستی لیبرمن"<sup>۱۵</sup>، مطرح کرد. براساس شیوه جدید، وزارت‌های صنایع دوباره دایر شدند ولی قدرت بیشتر تصمیم‌گیری به مدیران بنگاههای اقتصادی داده شد و نقش سود، به عنوان ضابطه و ملاک تخصیص منابع و پاداش و به عنوان انگیزه تولید، افزایش یافت.

اگرچه تحلیلگران غربی تمایل دارند که در شوروی و سایر کشورها به ابعاد ایدئولوژیکی مبارزه میان "اصلاح طلبان" و "محافظه‌کاران" تأکید کنند، ولی عوامل مصلحت‌اندیش<sup>۱۶</sup> بودند که در تغییر این برنامه که مورد پشتیبانی برژنف بود، مؤثر واقع شدند. یک برنامه‌ریز پیشین دولت، پس از بررسی موانع اجرای اصلاحات لیبرمن در برنامه‌ریزی اقتصادی، نتیجه می‌گیرد که: "بار دیگر، برنامه‌ریزان بی‌بردند که تنها نظم و مقررات مستقیم است که می‌تواند هرگونه شاخصی را بهبود بخشد. به نظر من، این ترتیب، بیش از اینکه تعابلی از سوی برنامه‌ریزان باشد تا همه چیز را به حال اول برگردانند... باید به عنوان علت اصلی عقب‌نشینی از اصلاحات ۱۹۶۵ تلقی گردد. او افزود، "من در مورد برنامه‌ریزان شوروی، آگاهی دست اول دارم و احترام فراوانی برای تلاشهایی که آنان به منظور بهبود اوضاع اقتصادی شوروی مبذول می‌دارند قایل هستم."

شورویها در ادامه تلاش خود، در سال ۱۹۸۱، یعنی در حدود ۴ سال پیش از روی کار آمدن گورباچف، در ۷۰۰ بنگاه اقتصادی در ۵ شاخه صنعت آزمون اقتصادی گسترده‌ای را آغاز کردند. به مدیران این بنگاهها، اختیار بیشتری برای تصمیم‌گیری داده شد، اجرای کار براساس قرارداد را مورد تأکید قرار دادند و انگیزه‌های مادی را بالا بردند. گورباچف آن طور که مشهور است، این برنامه را سرعت بخشیده و فراتر برده است. حسابداری قیمت تمام شده و مسئولیت سودآور کردن هر بنگاه اقتصادی، مسئله مدیریت فردی را پیش کشید. در ابتدای سال ۱۹۸۶ شورویها برنامه محدودی را

15. Yevsei Liberman

16. pragmatic factors



برای سرمایه‌گذاری مشترک با شرکتهای غربی شروع کردند. ۵۱ درصد مالکیت را برای خود نگاه داشتند ولی انتقال سود به خارج را آزاد گذاشتند. به مدیران بینگهای اقتصادی دولتی هم اجازه دادند که در مورد مسائل بازرگانی و سرمایه‌گذاری، با شرکتهای خارجی مستقیماً مذاکره کنند و بخشی از ارز خارجی را که به دست می‌آوردند، بنابه اختیار خود، مورد استفاده قرار دهند. مدیران بینگهای اقتصادی همچنان کانون تمرکززدایی هستند و هر روز اختیار بیشتری در زمینه تصمیم‌گیریهای کارکردی در مورد سرمایه‌گذاریها، در مورد آنچه تولید می‌کنند، در مورد قیمتها و در مورد توزیع سود، به آنان داده می‌شود.

### انگیزه‌ها ۱۷

تصمیم به افزودن بر انگیزه‌های مادی از طریق افزایش تفاوت درآمدها، یکی از جنبه‌های اصلی تلاشهای اصلاح طلبانه برای بالا بردن بهره‌وری در اقتصادهای با برنامه‌ریزی متمرکز است. پرداخت دستمزدهای بیشتر به بینگهایی که موفق هستند، جایگزین خط‌مشی پرداخت حقوق مساوی برای کار مساوی می‌شود. کورباچف می‌گوید: "لازم است که میان دستمزدهایی که در یک بینگ اقتصادی پرداخت می‌شود و درآمدهای حاصل از فروش محصولات آن بینگ، ارتباط مستقیم برقرار باشد... وی یادآور می‌شود، اگرچه کارگران هرگز تصمیم نمی‌گیرند که چه محصولی را تولید کنند ولی "ما بیش از این نمی‌توانیم به این امر تن در دهیم که کارگران بینگهایی که محصولات ناچور تولید می‌کنند، بدون دلواپسی خاصی، دستمزدهای خود... و سایر منافع را دریافت کنند". ولی آنان با معضل دیگری رو به رو شدند، یکی از مسئولان گزارش داد که: "مدیران اقتصادی ادعا می‌کنند که در سالهای اخیر، این انگیزه‌ها (پول بیشتر) روز به روز اثر بخشی خود را از دست داده است و بسیاری از کارگران علاقه چندانی به پول بیشتر ندارند. چرا؟... جوهر اصلی این مشکل در این است که اکنون اوضاع اقتصادی به کارگران اجازه می‌دهد که به راحتی زندگی کنند... (این) سبب می‌شود که نیاز اقتصادی برای کار کردن به منظور تحصیل وسایل زندگی، کاهش یابد."

دیوانسالاران دولت در جستجوی خود برای یافتن وسایلی که بهره‌وری را بالا ببرد، خیلی زود متوجه شدند که "تساوی طلبی"<sup>۱۸</sup> مانعی بر سر راه دستیابی به بهره‌وری بیشتر است. در واقع استدلال کرده‌اند که مساوات<sup>۱۹</sup> و کارایی<sup>۲۰</sup> با یکدیگر سازگار نیستند. بنابراین، اختلاف در درآمد، عمل اصلاح طلبانه‌ای است که در کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی مرکزی، مورد پشتیبانی بسیار است. ولی یک اقتصاددان سرخورده شوروی، در سال ۱۹۸۵ نوشت: "سنتهای برابری، دست و پاگیر و بازدارنده‌اند؛ درست به محض اینکه تمایز محسوسی در دستمزدها ایجاد می‌شود... تشویق به دلها راه می‌یابد - آیا این عمل مجاز است؟" این تناقضها در کشورهایی که ایدئولوژی به دنبال مساوات است و اصلاحات، اختلافات طبقاتی را زیاد کرده است، بسیار آشکار است.

17. incentives

18. egalitarianism

19. equity

20. efficiency



### نظام قرارداد ۲۱ در کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی مرکزی

اتحاد شوروی و بعضی دیگر از کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی مرکزی، در جستجوی خود برای شیوه‌های جدید سازمان تولید، قراردادها - قراردادهای میان دولت و کارآفرینان خصوصی<sup>۲۲</sup>، میان دولت و گروههای کارگران یا دهقانان - را مورد آزمایش قرار داده و به جای تأکید بر هدفهای کمی، به اجرای قراردادها اهمیت داده‌اند. شورویها از ۱۹۸۳\*، براساس تجربه مجارستان، نظام قراردادی را در کشاورزی اجرا کردند. براساس آن نظام، کشاورز باید مقدار ثابتی از محصول را به دولت تحویل دهد و اجازه دارد که مازاد را شخصا بفروشد. در همان سال، نظام قرارداد در کارخانه‌ها به کار گرفته شد. براساس این نظام، به گروههای ۲۰ تا ۵۰ نفره‌ای از کارگران که متعهد می‌شوند وظایف مشخصی را انجام دهند، پرداخت صورت می‌گیرد. پرداخت بر مبنای نتیجه نهایی است نه بر پایه دستمزدهای فردی یا انجام قسمتهایی از کار. گروه کارگران همچنین از نظر مالی در مقابل خسارتهای زیانهای که از عدم اجرای کامل قرارداد ناشی می‌شود مسئول است. اعضای گروه، خودشان تصمیم می‌گیرند که در میان خودشان، پرداخت چگونه صورت پذیرد. این شکل جدید از سازمان کار، در پایان سال ۱۹۸۰\*، به تأثیر از رویدادهای لهستان، کنار گذاشته شد.

قانون "کار انفرادی" مصوب ۱۹۸۶ در شوروی به افراد اجازه داد که در کسب و کارهای کوچک، به‌ویژه در خدمات، قراردادهایی ببندند که هدف آنها کسب سود است. این قانون به تعدد مشاغل که قبلاً در سراسر کشور رواج داشت، مشروعیت بخشید. دولت اعتبار لازم را در اختیار می‌گذارد و قرارداد، بنگاه اقتصادی را ملزم می‌کند که بخشی ثابت از سود را به دولت بدهد. مدیران لوازم مورد نیاز خود را مستقیماً از تولیدکنندگان می‌خرند و قیمتها را نیز خودشان تعیین می‌کنند. این برنامه در ابتدا از خدمات کوچک و مغازه‌های خانوادگی دوزندگی به ۷۰ بنگاه اقتصادی بزرگ دولتی که به صورت مجموعه‌های بزرگ<sup>۲۳</sup> سازماندهی شده بودند و بازاریابی، قیمتگذاری و استراتژیهای فروش، از جمله تجارت خارجی، را خودشان سامان می‌دادند، سرایت داده شد.

اگرچه عوامل داخلی بر تلاشهایی که به منظور نوسازی اقتصادی به عمل می‌آمد اثر می‌گذاشت، فشارهای ناشی از پرداخت اصل و فرع وامها و الزامات تجارت با کشورهای که ارز قوی<sup>۲۴</sup> داشتند نیز بر آن تلاشها تأثیر بخشید. همان طور که نشریه "World Economic Survey" از سازمان ملل، متذکر شده است: "فشارهای خارجی برای تعدیل<sup>۲۵</sup> در مجارستان، لهستان و رومانی... که مجبور به اجرای سیاستهای اصلاحی انقباضی بودند، بیشترین بازتاب را داشت." بنابراین، حرکت به سوی نوسازی

21. contract system

22. private entrepreneurs

\* یکی از این دو تاریخ، نادرست است، این نظام را در سال ۱۹۸۳ به کار گرفتند و در سال ۱۹۸۰ به آن پایان داده‌اند! احتمالاً، تاریخ اول، ۱۹۷۳ است نه ۱۹۸۳ - مترجم.

23. conglomerate

24. hard currency

25. adjustment



اقتصادی براساس تعالیم سرمایه‌داری، در برخی از این کشورها، تا اندازه‌ای، با دخالت فزاینده<sup>۲۶</sup> صندوق بین‌المللی پول در سیاست‌گذاریهای اقتصادی آنها همراه است.

اقتصادهای با برنامه‌ریزی مرکزی و صندوق بین‌المللی پول / بانک جهانی تا سال ۱۹۸۶، مجارستان، رومانی، یوگسلاوی، لهستان، ویتنام و چین، یعنی نیمی از کشورهایی که برنامه‌ریزی مرکزی دارند، در جرگه<sup>۲۷</sup> اعضای صندوق بین‌المللی پول / بانک جهانی درآمدی بودند. اقتصاد رومانی و بویژه اقتصاد یوگسلاوی، در تحت رهنمودهای صندوق بین‌المللی پول، سالها بود که مغلوب شده بودند. ویتنام، هنگام پیروزی در ۱۹۷۵، عضویت در صندوق بین‌المللی پول را به ارث برد و تاکنون، در زمینه سیاست‌گذاری اقتصادی خود، بسیاری از دستورالعملهای صندوق بین‌المللی پول را به کار گرفته است. حتی از خدمات یکی از اعضای موظف پیشین صندوق در زمان رژیم ساقط‌شده، به عنوان مشاور اصلی بهره می‌گیرد. مجارستان در نوامبر ۱۹۸۱ به عضویت صندوق و بانک جهانی درآمد، البته پس از اینکه برنامه‌های اقتصادی را آن قدر پیش برد که مورد تأیید این دو سازمان قرار گرفت. لهستان در همان سال کوشید که مانند مجارستان به عضویت این دو سازمان درآمد ولی پس از برقراری حکومت نظامی، با اعمال نفوذ ایالات متحده، به عضویت پذیرفته نشد. تا اینکه ۵ سال گذشت و مورد قبول قرار گرفت. سرانجام در پایان ۱۹۸۶ حتی اتحاد شوروی هم علاقه خود را به عضویت در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی ابراز می‌کرد.

در نوامبر ۱۹۸۲، پرداخت وام ۵۸۰ میلیون دلاری صندوق بین‌المللی پول به مجارستان، به اجرای برنامه سنتی صندوق، یعنی برنامه<sup>۲۶</sup> ریاضت اقتصادی<sup>۲۶</sup> موکول شد. کارکنان صندوق بین‌المللی پول اظهار داشتند که هدف صندوق در مجارستان، عبارت بود از نوسازی "کل بخش صنایع (و اعمال) اصلاحات سیاستی و نهادی... برای بالا بردن رقابت داخلی و خارجی، تحرک منابع، و حساسیت بنگاههای اقتصادی به بازار و انضباط مالی در آنها - اینها سه جنبه‌ای بود که برای نوسازی مؤثر در آن کشور، به عنوان جنبه‌های اساسی معرفی شد." در یکی از پژوهشهای بانک جهانی به سال ۱۹۸۳ آمده است که: "عقلایی کردن نظام قیمت کالاهای مصرفی<sup>۲۷</sup> می‌تواند سوبسید متداول برای برخی از کالاهای مصرفی اساسی و خدمات، مانند غذا، حمل و نقل عمومی، سوخت برای گرما و مسکن را کاهش دهد یا از بین ببرد. این فرایندی است که اکنون در مجارستان به اجرا درآمده است."

تکنیسینهای صندوق بین‌المللی پول می‌توانند با استفاده از عامل فشار بدهی و ساده‌لوحی دیوانسالاران دولت و بی‌علاقگی و عدم التزام به یک راه حل جایگزین، با استفاده از کتابهای درسی علم اقتصاد و با فرض اینکه موضوع جدیدی است، معیارهایی را که مدتهاست در کشورهای سرمایه‌داری عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی کهنه شده و به کنار گذاشته شده است، پیشنهاد نمایند؛ درست همان کارهایی که در کشورهای توسعه نیافته انجام می‌دهند. یکی از کارکنان بانک جهانی می‌گوید: "از

26. austerity program

27. consumer price system



جمله " موارد مورد علاقه خاص (صندوق بین المللی پول و بانک جهانی) عبارتند از: تغییرات متعدد در مالکیت ابزارهای تولید، مراکز تصمیم‌گیری، شکل‌گیری قیمت‌ها، ایجاد انگیزه برای کارگران و مدیران و درجه رقابت. " با رهنمودهای صندوق بین المللی پول، معیار ارزشیابی بنگاه اقتصادی، از مقدار تولید به میزان سود تغییر کرد. تصمیم‌گیری در مورد اینکه چه چیز باید تولید شود، بهره‌گیری از نهادها، شامل نیروی کار، و نوع سرمایه‌گذاری جدید به مدیرانی منتقل شده است که انگیزه آنان بر پایه سود است. قیمت‌ها بر اساس عرضه و تقاضا تعیین می‌شود، نه بر مبنای برنامه‌ای خردمندانه یا نیازهای اجتماع. ورشکستگی و واردات آزاد، رقابت را افزایش می‌دهد. هنگامی که این اقتصادهای هدایت شده با شکست روبرو می‌شوند، صندوق بین المللی پول این شکست‌ها را ناشی از دوام برنامه ریزی مرکزی، یا به‌ویژه ناشی از باقیمانده التزام "محافظة کاران" به مساوات که یکی از اقتصاددانان صندوق آن را نیرومندترین مانع در مقابل "اصلاحات" اساسی خوانده است، می‌داند.

### مجارستان

یانوش گادار<sup>۲۸</sup>، در سال ۱۹۶۸، خیلی جلوتر از زمانی که مجارستان به عضویت صندوق بین المللی پول درآمد، "مکانیزم جدید اقتصادی"<sup>۲۹</sup> را در این کشور عنوان کرد و انتقال تدریجی به اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر بازار را آغاز نمود. از آن پس، این اقدام برای سایر کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی مرکزی، از جمله چین، مدل قرار گرفته است.

با این حال، حتی در مجارستان هم میان رهبران حزب کوشش برقرار بود. برخی از آنان، از پیامدهای اجتناب ناپذیر "اصلاحات" به شکل بیکاری، نابرابری<sup>۳۰</sup> و تورم بیم داشتند؛ و گروهی دیگر از رهبران، در آرزوی برخی از این گونه نتایج بودند، و به وعده‌هایی می‌اندیشیدند که در باب افزایش کارایی و انگیزه‌های موثر در کار، به‌ویژه حرکت به طرف نابرابری بیشتر درآمدها داده‌اند. برنامه‌ریزان از اینکه کارگران صنعتی از این اندیشه که به مدیران، به هزینه آنان، جایزه و پاداش داده شود تا چه اندازه خشمگین هستند، برآورد صحیحی نداشتند. همان طور که یکی از تحلیلگران متذکر شده است، نابرابری امری است که در کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی مرکزی، سیاسی تر از کشورهای سرمایه‌داری است. آنان که با نوسازی اقتصاد به شیوه سرمایه‌داری و با ظهور بورژوازی جدید مخالف بودند — و البته مخالفت همیشه داخلی بود — توانستند که جنبش را در سال ۱۹۷۸ متوقف کنند. آن‌گاه راه حلی مورد توافق پیدا شد که به موجب آن، نابرابریهای درآمدی ناشی از کار، با افزایش کمک هزینه‌های خانوادگی جبران می‌شد. با همه اینها، دولت برای حفظ آهنگ رشد خود در حدود ۶ درصد، تا سال ۱۹۷۸ وام‌های هنگفتی از غرب گرفت. در سال ۱۹۷۹، با توجه به بحران بدهیها که پیش آمد، و پس از سال ۱۹۸۱ با راهنمایی صندوق بین المللی پول، بار دیگر نوسازی آغاز شد.

28. Janos Kadar

29. New Economic Mechanism

30. inequity



در سال ۱۹۷۹ به علت افزایش شدید قیمت‌ها، بزرگترین تغییر به وقوع پیوست. دولت مقرر کرده بود که حداقل ۲۰٪ از تولید کل با تحمل زیان فروخته شود. ولی از این پس، از کارخانه‌ها خواسته شد که برای مواد اولیه مورد نیاز خود، قیمت‌های جهانی را بپردازند و دولت تصمیم گرفت که در ظرف ۴ سال، بهای دو سوم از کالاها باید براساس عرضه و تقاضا تعیین شود. دولت اجاره بسیاری از بنگاههای کوچک اقتصادی را به "کارآفرینان سوسیالیست" خصوصی، به حراج گذاشت. کارگران خط تولید، به کارگرانی که در مقابل تحویل محصول مزد می‌گرفتند، تبدیل شدند. دستمزدها برای کار مشابه در مجارستان به زودی به میزان قابل توجهی تغییر کرد و این نه براساس کار انجام شده، بلکه بر مبنای سودآوری بنگاه اقتصادی بود، که البته متضمن به کارگیری کلیه عوامل، نه فقط تلاش کارگران، بود.

بنابه گفته یکی از اقتصاددانان بانک جهانی در سال ۱۹۸۳، اصلاحاتی که در مجارستان و سایر کشورهای عضو در ارتباط با صندوق بین‌المللی پول به اجرا درآمد، "با این نیت بوده است که اختلاف درآمدها را، به منظور ایجاد تحرک در اقتصاد، افزایش دهد". مقامات مجارستانی کوشیده‌اند که برابری را، به گونه‌ای که از نظر ایدئولوژی سرمایه‌داری کاملاً پذیرفتنی است، دوباره تعریف کنند؛ "برابری فرصتها".

تعامی ویژگیهای یک اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر بازار، پشت سرهم به کار گرفته شده است. مدیران بنگاههای اقتصادی و بانکهایی که بر سر کسب سود در رقابت بودند، با استفاده از وامهای بانکی و سودهای تقسیم نشده<sup>۳۱</sup> به طور فزاینده‌ای در مورد سرمایه‌گذاریها تصمیم می‌گرفتند. مدیران تصمیم می‌گرفتند که چه چیزی را تولید کنند و قیمت‌ها را هم به گونه‌ای تنظیم می‌کردند که در خور تقاضای بولداران، یا موافق بازار صادرات باشد. آشکار است که تولید برای برآورده کردن تقاضای نوکیسه‌ها، سودآورتر است. منابع کمیاب به بنگاههای اقتصادی سودآور تخصیص داده می‌شود. قیمت‌ها برای اینکه بازتاب کمیابها و تنگناها را نشان دهد، حتی در مورد نیازمندیهای اساسی، افزایش می‌یابد و به قیمت‌های جهانی هم مرتبط می‌شود. با این حال، حتی بانک جهانی که مصرانه خواستار اجرای چنین سیاستی است، به موانع و اشکالاتی در این برنامه اعتراف کرده است:

اصل مرتبط کردن قیمت‌های داخلی کالاهای صنعتی با مشابه بین‌المللی آنها، حرکتی در مسیر درست است. . . . مسائل تا اندازه‌ای از دشوار بودن مطابقت دقیق میان کالاهایی که در داخل تولید شده است - مثلاً "یک قلم پوشاک یا فقره‌ای از ماشین - آلات - با کالای مشابه که در سطح بین‌المللی مبادله می‌شود و بهای آن، برمی‌خیزد.

به منظور تأمین منابع لازم برای سرمایه‌گذاری و (چون در مجارستان مالیات بر درآمد گرفته

31. retained profits



نمی شود) جذب ذخایر پولی پنهان، دولت به بنگاههای اقتصادی اجازه داده است که سهام و اوراق قرضه منتشر کنند. بانکداری در مجارستان، تا اواسط ۱۹۸۷، تمامی شیوه‌های نظام بانکداری غربی را به کار گرفته بود. از جمله: رقابت خارجی با نرخهای بهره و اعطای وام بر مبنای سودآوری مورد انتظار. پرداخت دستمزد به نسبت کار انجام شده و پاداش مدیران، انگیزه‌های معمول تولید هستند. هنگامی که پرداخت دستمزد به نسبت کار انجام شده امکانپذیر است، دستمزد پایه در پایین‌ترین سطح ممکن تعیین می‌شود. پاداش مدیران، بالغ بر ۳۰ تا ۳۵ درصد حقوق آنان است. تفاوت درآمد، که ایجاد کننده تقاضا برای کالاهای غیر اساسی است، به مدیران علامت می‌دهد که چه محصولاتی را تولید کنند.

مجارستان هم، مانند کشورهای توسعه نیافته مقروض، با فشار اصل و فرع بدهیهای خارجی و با نیاز به صادر کردن به منظور به دست آوردن مواد اولیه رو به روست تا با آن مواد، کالاهای صادراتی ساخته شود و ارز خارجی به دست آورد تا بتواند بدهیهای خود را با آن پرداخت کند. این تله دورانی، همواره عامل خروج مستمر منابع از کشور بوده است.

غالباً گفته می‌شود که میان "محافظة کاران" یا معتقدان به ایدئولوژی و "اصلاح طلبان" یا "مصلحت‌اندیشان" کشمکش وجود دارد. گروه اول به ایدئولوژی می‌چسبند و در مقابل تغییر مقاومت می‌کنند. گروه دوم که به ضعف اقتصاد آگاهند، از دگرگونی و تحول در راستای اقتصادهای سرمایه‌داری مبتنی بر بازار حمایت می‌کنند. چون "اصلاح طلبان" بر رشد و توسعه تأکید می‌کنند، نه بر پذیرش رسمی ایدئولوژی سرمایه‌داری، لازم است که نگاهی به بازده "مصلحت‌اندیشانه" نوسازی اقتصاد مجارستان بیندازیم.

از ابتدای دهه ۱۹۸۰، یعنی هنگامی که نوسازی عملاً به اجرا درآمد، اقتصاد مجارستان با رکود یا کساد روی رو بوده است. روزنامه "حزب کمونیست" در پایان سال ۱۹۸۶ گزارش داد که سطح زندگی یک سوم جمعیت، پایین‌تر از حد استاندارد و ۷ درصد پایین‌تر از سال ۱۹۸۳ است و اینکه "امیدی به بهبود اساسی" به چشم نمی‌خورد. در حالی که گروه کوچکی از برگزیدگان در رفاه زندگی می‌کرد، ۸۰ درصد از جمعیت شاغل صاحب ۲ شغل بود، تورم به ۸ درصد و سرانه بدهی خارجی در میان کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی مرکزی، به بالاترین حد رسیده بود.

مغازه‌ها مملو از کالا بود ولی فقط اقلیتی از عهده خرید برمی‌آمد. متوسط دستمزد که در سال ۱۹۸۶ برابر با ۱۳۷ دلار در ماه بود - و جوانان و پیران بسیار کمتر دریافت می‌کردند - افزایش نمی‌یافت، در حالی که قیمتها با قیمت‌های جهانی همسطح می‌شد. قیمتها را با قیمت‌های جهانی برابر می‌کردند ولی دستمزدها را نه. طبق روال همیشگی سرمایه‌داری، آنان که پول داشتند، به طور فزاینده‌ای، تعیین می‌کردند که چه چیزی باید تولید شود. دهه ۱۹۸۰ شاهد رنجش فزاینده مردم به علت صعود قیمتها، سقوط سطح زندگی و ظهور ثروتمندان نوپاست.



در حالی که انتظار می‌رفت قانون جدید ورشکستگی، بسیاری از کارخانه‌های ناسودمند را تعطیل کند و در نتیجه، "بیکاری موقت"<sup>۳۳</sup> ایجاد شود، و حال آنکه کارگران ترغیب می‌شدند که در خدمات کاریابی کنند. در اوایل ۱۹۸۷، یکی از مقامات گزارش داد که "مجال یافتن شغل برای جوانان تنگتر شده است." با این حال، مانند جاهای دیگر، مطبوعات رسمی ادامه می‌دادند که "تنبلی" کارگران عامل ایجاد معضلات اقتصادی است.

در سال ۱۹۸۵، کساد<sup>۳۴</sup> با کاهش تولید کشاورزی و صنعتی همراه شد و رکود<sup>۳۵</sup> سال ۱۹۸۶ را به دنبال آورد. موازنه تجاری که در سال ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ مازاد داشت، در سال ۱۹۸۶ با بیش از ۵۳۹ میلیون دلار کسری رو به رو شد و میزان بدهی خارجی از ۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۵ به حدود ۷/۸ میلیارد در سال ۱۹۸۶ افزایش یافت. در اوایل سال ۱۹۸۷، دولت ارزش پول کشور را ۸ درصد کاهش داد. در آن هنگام معاون نخست وزیر عنوان کرد: "حقیقت این است که نمی‌توانیم بدون پیامدهایی سال دیگری مانند سال ۱۹۸۶ را تحمل کنیم، زیرا در آن صورت ممکن است به لبه پرتگاه برسیم."

ولی مجارستان به نوسازی اقتصادی خود ادامه داد. اگرچه همچنان که در یکی از پژوهش‌های بانک جهانی در سال ۱۹۸۳ اشاره شده است، "در صورتی که منافع اصلاحات به گونه‌ای ملموس ظاهر نشود، و هزینه‌های آن بر همه آشکار نگردد"، مخالفان سیاسی سربرخواهند آورد. نوسازی ادامه پیدا کرد، چرا که از دیدگاه مجربان آن، کار دیگری نمی‌شد انجام داد. رئیس هیئت ملی برنامه‌ریزی و یکی از مقامات عالی مرتبه حزب گفت: "ما مجبور هستیم که مسئله اصول را روشن کنیم، اگر قرار باشد که مارا خود را مصلحت‌اندیشانه ادامه دهیم، نخواهیم توانست برای این پرسش که سوسیالیسم چیست و چه تفاوت‌هایی با سرمایه‌داری غربی دارد، پاسخی بیابیم." ولی تا سال ۱۹۸۷، با آشکار شدن ناکامی اقتصادی، در سراسر کشور انتقاد متداول شد. یکی از نویسندگان برجسته<sup>۳۶</sup> مجارستانی در مصاحبه با روزنامه‌ای غربی گفت: "در سراسر کشور، وضع روحی در حال تبدیل به تارزاهتی است. افکار عمومی بدین سوی می‌رود که کشور دچار بحران است و حکومت نمی‌تواند این بحران را حل کند."

#### لهستان

در لهستان، پس از کودتای نظامی علیه حزب کمونیست و مردم، و پس از اعلام حکومت نظامی در دسامبر ۱۹۸۱ که تا ژوئیه ۱۹۸۳ به درازا کشید، شورای نظامی، بهای کالاهای اساسی را چهار برابر کرد، ارزش واحد پول لهستان (zloty) را کاهش داد، و بر زمان کار هفتگی افزود. در ۱۹۸۶، اقتصاددانان ورشو دریافتند که درآمد ۳۰ درصد خانواده‌ها پایین‌تر از میزانی است که حکومت به عنوان حداقل لازم برای خرید ضروریات زندگی اعلام کرده است.

33. temporary unemployment

34. recession

35. stagnation



حکومت لهستان زیر فشار اعتباردهندگان خارجی و نگران نسبت به ترتیبات قرار و مدارهایش با صندوق بین المللی پول، برای حذف باقیمانده سوبسیدها، برنامه‌ای را به منظور ریاضت اقتصادی سخت‌تر، اعلام کرد. این برنامه شامل افزایش تازهای در بهای مواد غذایی در سال ۱۹۸۷ بود. بنا به گفته یکی از سخن‌گویان دولت، "تمامی رهبری اقتصاد لهستان و مدیریت آن تغییر خواهد کرد و دولت سهام‌صنعتی را به مردم خواهد فروخت". این قطعاً "به معنای پای بیرون‌گذاشتن از نظام صنعتی است که از مرکز سوبسید دریافت می‌کند. این اقدام اجازه خواهد داد بخشهای ناسودمند و قدیمی صنایع به ورشکستگی کشیده شوند. یکی از اقتصاددانان لهستان در دانشکده دولتی برنامه‌ریزی، در جمع‌بندی چشم‌انداز جدید اظهار داشت که: "رو‌یای یک نظام اقتصادی بهتر از سرمایه‌داری، دیگر مرده است". مجمع ملی اتحادیه‌های کارگری<sup>۳۶</sup>، اتحادیه دولتی که برای جایگزینی اتحادیه همبستگی<sup>۳۷</sup> ایجاد شده بود، در مارس ۱۹۸۷ هشدار داد: "ما تمامی اقدامات را خواهیم کرد تا از سقوط درآمدهای واقعی جامعه جلوگیری کنیم". این اتحادیه تأکید کرد که افزایش قیمت‌ها تا ۵۰ درصد در سال ۱۹۸۲، ۲۵ درصد در سال ۱۹۸۳ و ۱۸ درصد در سال ۱۹۸۶ به معنای "کاهش منظم استانداردهای زندگی" است که کارگران دیگر آن را تحمل نخواهند کرد.

#### چین

بزرگترین موفقیت صندوق بین المللی پول / بانک جهانی، هر چند ممکن است زودگذر باشد، در چین به دست آمده است. سوق دادن یک ملت، با جمعیتی که یک چهارم جمعیت جهان است، به شکلی از سرمایه‌داری استیجاری<sup>۳۸</sup>، پرداختن به تولید برای سود، تثبیت قیمت‌ها بر اساس عرضه و تقاضا، ایجاد مناطق عملیات صادراتی، تبدیل کار به یک کالا و مانند اینها در طول چهار سال، پدیده‌ای است که برای آن، صندوق بین المللی پول / بانک جهانی می‌تواند بسیار به خود بی‌بالد. صندوق بین المللی پول، اقتصاددانان "مدرن" چین را آموزش داده است و حتی مجله خود را به زبان چینی هم منتشر می‌کند. بر اساس پروژه مشترک ایالات متحده و چین، یک مدرسه بازرگانی در دالیان<sup>۳۹</sup> در سال ۱۹۸۲ به راه افتاده است. تغییراتی که در چین رخ داد، بسیار شدید و سریع بود. در حالی که کنگره حزب در سال ۱۹۷۷ حزب را ملزم کرد که "بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر را محو کند" و انقلاب را ادامه دهد، ولی رهبران کنونی چین به رهبری تنگ شیائوپینگ، چنین اندیشه‌ای دیرپای را، به عنوان تساوی طلبی (که به گفته روزنامه "People's Daily" از یک کشور بیگانه نسخه برداری شده است) یا گردن - فرازی، مورد حمله قرار داده و در حرکت خود به سوی مدرنیته شدن، تولید اقتصادی برنامه‌ریزی شده برای نیازهای اجتماع را به رباله‌دان تاریخ انداخته‌اند. اصلاح‌طلبان به پشتیبانی از پایان بخشیدن سریع به جنبه‌هایی از برنامه‌ریزی مرکزی که برجای مانده است، ادامه دادند. در یادداشتی که دولت برای "گات"<sup>۴۰</sup> آماده کرده بود آمده است که "چین در حال گذار... به نظام جدیدی از اقتصاد کالایی

36. National Trade Union Alliance      37. Solidarity  
38. leasehold capitalism                      39. Dalian  
40. General Agreement on Tariffs and Trades (GATT)



برنامه‌ریزی شده است". هدف این نظام ایجاد بازاری کامل برای سرمایه و کار، و توزیع براساس عرضه و تقاضاست.

فرایند مورد بحث در سال ۱۹۷۸، در دوران حکومت ژائوزیانگ، در ۶ بنگاه اقتصادی در سیچوان شروع گردید و در سال ۱۹۸۵ به ۶۶۰۵ بنگاه اقتصادی تسری داده شد. در ۱۹۸۳ نیمی از بنگاههای اقتصادی کشور، براساس "التزام" به نظام سودآوری عمل می‌کردند. در اکتبر ۱۹۸۴ حزب رسماً تصمیم گرفت که این فرایند را به سراسر چین بسط دهد. بنابراین، بنگاههای صنعتی برای بقای خود مجبور به رقابت همه جانبه بودند و حزب را نسبت به حمایت همه جانبه از سیاستهای سرمایه‌داری مبتنی بر بازار متعهد ساختند.

بین ۱۹۸۵ و ۱۹۸۷ استاندارد زندگی برای بعضی از جیبی‌ها به شدت بالا رفت، ولی زندگی برای اکثریت آنان به میزان نسبتاً زیادی سخت‌تر شد. دستمزدها نیز یارای برابری با قیمتها را از دست دادند. بهای مواد غذایی فقط در ماه مه ۱۹۸۵، که کنترل از آنها برداشته شد، پنجاه درصد افزایش یافت و خرده بازرگانان خیلی زود بر توزیع تسلط پیدا کردند. کارخانه‌ها تولید محصولات ارزان و اقلامی را که روزمره و مورد نیاز بود کنار گذاشتند، چون این موارد سود چندانی نداشتند. در گذشته، قیمت‌های ثابت و برخوردار از سوبسید برای نیازمندیهای اساسی، برای توده‌های ساکن شهرها، امنیت مساوی به بار آورده بود. ولی بنا بر گفته معاون نخست‌وزیر در امور قیمت‌ها، اجرای قانون عرضه و تقاضا کلید مدرنیزه کردن است. تا سال ۱۹۸۷ بهای ۶۵ درصد از کالاهای کشاورزی ۵۵ درصد از محصولات صنعتی و ۴۰ درصد از مواد خام، براساس بازار تعیین شد.

در ۱۹۸۵، مدرنیزه کردن از کنترل خارج شده بود. فساد کاملاً گسترده، گرانفروشی و سفته‌بازی، کاهش ذخیره ارز خارجی به علت وارد کردن کالاهای تجملی، همراه با کسری موازنه بازرگانی در حدود ۸ میلیارد دلار، تولید کالاهای نامرغوب، کمبود مواد اولیه و خرید و فروش غیرقانونی آن و سایر کالاهای بخش دولتی، مشخص‌کننده تناقضهای موجود در سیاست‌هایی بود که دنبال می‌شد. پس از ۱۹۸۵، تجربه‌های حاصل از مناطق تجاری آزاد هم نگران‌کننده بود. منطقه الگو، در مجاورت هنگ کنگ، که انتظار می‌رفت سرمایه‌های خارجی را جذب کند و موجب درآمدهایی از محل صادرات باشد، محلی برای خروج ارز خارجی شد و تنها یک سوم از محصول آن صادر می‌گردید. این مناطق مراکز فساد هم بودند. آن‌گاه مقامات چینی هنگامی که تناقضهای لاینفک سیاست‌های آنان بروز کرد، شگفت زده شدند. خرده بازرگانان سرمایه‌دار، با تحمیل قیمت‌ها، احتکار، فساد و سفته‌بازی مردم را استثمار می‌کردند. آنان که در این موارد مشارکت نداشتند بسیار بودند و مجبور شدند که به خریدهای ناشی از ترس و احتکار دست بزنند، چرا که قیمت‌ها در نوسان بود. عجیب اینکه این سیاستها مورد حمایت اقتصاددانان و آن گروه از کارکنان دولت است که نمی‌توانند از این اوضاع سودی به چنگ بیاورند. برعکس، اینان عضو گروه‌هایی هستند که درآمد ثابت و کم دارند و عملاً از تورم ناشی از این سیاستها، آسیب می‌بینند. حمایت این افراد ناشی از اعتقاد ایدئولوژیکی است و این اعتقاد اجازه نمی‌دهد که طرز عمل سرمایه



داری بر آنان آشکار شود.

در یکروستا، یکی از مقامات حزبی چین گفت: "دهقانان مرفه به دهقانان تنگدست، چیزی می دهند که مشتاقانه در انتظار آن هستند." او توضیح داد که: "حکومت ما سیاستی را رواج می دهد که براساس آن ابتدا گروهی از مردم ثروتمند می شوند، سپس مابقیه مردم را ثروتمند خواهیم کرد." چین کشاورزی خصوصی را زیر این پوشش که دولت زمین را برای ۳۰ سال اجاره داده است، عملاً "دوباره برقرار کرد." به همین ترتیب، اجازه انتقال زمین از پدر به پسر و فروش آن به دهقانان اهل دادوستد، صادر شد. با این احتمال که این دهقانان زمینها را پس از چند سال متمرکز خواهند کرد. سیاستهای بازار آزاد را دهقانانی دنبال می کردند که به جای تولید غلات، به تولید محصولات بازاریسند و پرورش ماهی پرداختند. اگرچه این تغییر سبب شد که سود بیشتری حاصل آید، ولی از میزان تولید غلات کاست و این هراس را پدید آورد که تا سال ۱۹۹۰ (هر چند بلایای طبیعی هم در کار نباشد) کمبودهایی پیش آید. چینی ها بیش از ۹۰ درصد کالری و پروتئین مورد نیاز خود را از غلات تأمین می کنند. دهقانان نتوانستند قراردادهایی را که با دولت داشتند به طور کامل اجرا کنند و مقدار ثابتی غلات تحویل دهند؛ میزان محصول در ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ کمتر از مقدار تعیین شده بود. میزان کاهش محصول در سال ۱۹۸۵ از ۱۹۲۹ به بعد بی سابقه بود. دولت به طور ضمنی از مقدار محصول مقرر قراردادهای کاست تا انگیزه کاشتن مقدار غلات برای فروش در بازار آزاد را بالا برد. با همه اینها، اگرچه قیمت بازار آزاد به میزان چشمگیری بالاتر از قیمت قراردادهای بود، ولی بهای نهاده های کشاورزی هم بالا بود و مقدار سود ناچیز ماند.

در ابتدای سال ۱۹۸۷ مخالفت علیه اصلاح طلبان اقتصادی آشکار شد. آن رهبران حزب کمه دست اندرکار برنامه ریزی مرکزی مرسوم بودند و بخش وسیعی از مردم هم که از اصلاحات جدید بهره ای نبرده بودند، بر مخالفت خود افزودند. مخالفتها در لفظ متوجه "لیبرالیزه کردن بورژوازی" بود، ولی عملاً سمت و سوی خود اقتصاد بود که مخالفتها را برمی انگیزخت. گزارشهایی از چین، براساس اسناد داخلی حزب، حاکی از ترس تنگ شیائوپینگ از این امر بود که کارگران هم به دنبال دانشجویان در خیابانها به حرکت درآیند و در چین هم نهضتی شبیه "جنبش همبستگی" به راه افتد. او برخورد "خونسردانه" مقامات لهستانی با اتحادیه همبستگی را تحسین کرد. چینی ها و ناظران خارجی در پکن بر این عقیده بودند که در صورت وقوع چنین حادثه ای در چین، ارتش دخالت خواهد کرد.

به علت نوسان دائمی سیاستها، آن هم در آن سرزمین وسیع، شخص پرهیز دارد از اینکه درباره آینده چین نظر خود را تعمیم دهد، چرا که در فاصله نوشتن و انتشار این مقاله، تغییر حاد دیگری در سمت و سوی حرکت به وقوع خواهد پیوست.

کوبا

کوبایی ها نیز بین سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۸۶ روشهایی مانند بازار آزاد کشاورزان، معیار سود برای



بنگاههای اقتصادی، قوانین سرمایه‌گذاری مشترک با بیگانگان و خرید و فروش داراییهایی که مالکیت آنها از دولت منتقل شده است را به اجرا درآوردند. رئیس کمیسیون برنامه‌ریزی، تکنوکراتی آموزش دیده در مسکو بود که از سال ۱۹۷۶ برانجام اصلاحات اقتصادی به شیوه مجارستان تأکید می‌کرد. هر چند برنامه‌ریزی کوبا در عمل به نظامی که پیش از ۱۹۶۵ در شوروی حکمفرما بود، بیشتر نزدیک بود. در ۱۹۸۰ فیدل کاسترو از این سیاست حمایت کرد، ولی فقدان پشتوانه مصلحت‌اندیشانه، همراه با مفایرت ایدئولوژیکی، منجر به بازگشت سریع شد. در اواسط ۱۹۸۵ آنان که پشتیبان "سوسیالیسم مبتنی بر بازار"<sup>۴۱</sup> بودند، قدرت پیدا کردند. از آن پس، رهبر کوبا حرکت به سوی سرمایه‌داری و مالکیت شخصی را مورد حمله قرار داده، بسیاری از مقرراتی را که در این راستا بود تغییر داده است. او عقیده دارد که "از آن لحظه‌ای که ما چنان صاحبان کسب و کاری داریم که بیش از اینکه نگران کشور باشند نگران بنگاه خود هستند، ما سرمایه‌داری تمام عیار داریم." در ۱۹۸۶ دولت بازار آزاد کشاورزان را تعطیل کرد، پرداخت پاداش براساس بهره‌وری را موقتا "مسکوت گذاشت"، و فروش خصوصی دارایی را متوقف نمود. ولی بسیاری از اقتصاددانان کوبایی به حمایت خود از اصلاحات ادامه دادند. درگیری در کوبا، با سایر کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی متمرکز شبیه است ولی در اینجا شخص فیدل کاسترو این درگیری را علیه سایر رهبران که همچنان از شیوه مجارستان طرفداری می‌کنند هدایت می‌کند.

آنچه در کوبا رخ داده است می‌تواند در هر جای دیگر هم روی دهد. تحولات سیاسی در چین که در اواخر ۱۹۸۶ آغاز شد بیان‌کننده وجود زمینه مساعدی است برای بازگشت سریع از سیاستهایی که یک بار به عنوان سیاستهای ثابت اعلام شده‌اند. در سال ۱۹۸۶، سرمایه‌گذاری خارجی ۵۰ درصد کاهش یافت و نقل شده است که سرمایه‌گذاران "محتاط" بوده‌اند و "تعداد کمی از آنان علاقه داشته‌اند که در چین به کسب و کار بپردازند". هر چند کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی مرکزی مشتاق هستند که از طریق دادوستد سرمایه‌داری و سرمایه‌گذاری خارجی به رشد اقتصادی دست پیدا کنند، آیا متوجه تناقضهای منتج از آن نیستند - همان طور که تحولات کوبا و چین نمونه‌هایی از این وضعیت را تصویر می‌کنند؟ سرمایه‌داران خصوصی هرگز یقین ندارند که "اصلاحات" دچار تغییر سریع نشود. این عدم اطمینان، به‌ویژه با توجه به کشش رقابتی برای سرمایه، آنان در سراسر جهان بر اقدامات آنان اثر می‌گذارد. اگر "اصلاحات" فقط به صورت موقتی و براساس اضطرار عنوان شده است، یا اگر هدفهای سوسیالیسم دست نخورده مانده است، هم سرمایه‌گذاران خارجی که دولتها می‌کوشند آنان را جذب کنند و هم سرمایه‌داران داخلی، به سفته‌بازی، کسب سود فوری، غفلت از تعمیر و نگهداری و مانند آنها روی خواهند آورد. نتیجه همه چیز، کوتاه مدت و انباشت سرمایه به صورت ابتدایی خواهد بود. و چون سودها را به خارج باید منتقل کنند حداکثر بهره‌کشی را می‌کنند. این دگرگونیها ممکن است به افزایش کوتاه مدت محصولات منجر شود، ولی تناقضهای دیگر سرمایه‌داری را نیز به سرعت دنبال می‌آورد، تناقضهایی که در هنگام برنامه‌ریزی دولتی در حداقل ممکن بودند. اداره کردن این شکل از اقتصاد مختلط، بسیار مشکل است، زیرا میدان دادن به نیروهای بازار، مجموعه گرایشها و نهادهای

41. market socialism



ویژه خودش را به دنبال می‌آورد. در حوزه کشورهای دارای اقتصادهای با برنامه ریزی مرکزی این سیاستها در میان مدت و بلندمدت می‌تواند فقط منفی‌ترین پیامدهای "مصلحت‌اندیشانه" را به همراه داشته باشد. این کشورها اگر می‌خواهند اتهامات را دامن نزنند، باید از ایدئولوژی چشم‌پوشند و همراه آن، آشکارا اعلام کنند که کشوری سرمایه‌داری هستند، مانند بقیه کشورها.

طبیعتاً در تمامی کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی مرکزی، در زمینه این مقولات مبارزه‌ای در جریان بود. بسیاری از روسها و مخالفان بازسازی در جاهای دیگر معتقد هستند که "اصلاحات" پیشنهاد شده از سوی گورباچف، مانند آنچه در مجارستان اتفاق افتاد، تفاوت درآمدها را تشدید می‌کند، بهای کالاها و خدمات اساسی، مانند مواد غذایی و اجاره را بالا می‌برد و بیکاری را افزایش می‌دهد و الزام به ریاضت‌کشی و سخت‌کار کردن، بارهای سنگینی است که بر دوش طبقه کارگر خواهد افتاد. کارگران در برخی از کارخانه‌های شوروی به اینکه از آنان خواسته شده است بار سنگین دشواری‌هایی را که در فرایند بازسازی به وسیله مدیریت ایجاد می‌شود تحمل کنند، اعتراض کرده‌اند. حاصل بررسی عقاید و آراء، حاکی از مخالفت عمیق است، گروهی از مقامات در مقابل بازسازی برنامه‌ریزی شده اقتصاد شوروی مقاومت کرده‌اند. آنان ادعا می‌کنند که این عمل، مشاغل ۱۳ تا ۱۹ میلیون از کارگران را حذف می‌کند. ذی‌نفعان دیگر نیز، مانند بوروکراتهای دولتی که بیم دارند مدیران جایشان را بگیرند یا آنها که از ضعیف شدن تفوق حزب کمونیست در هراس هستند، با این تغییرات مخالفت ورزیده‌اند.

پس از ۱۹۸۵، نیازهای سیاسی که برای نوسازی احساس می‌شد، الزام آور هم بود. مبارزه‌ای که در لهستان جریان داشت، در سایر کشورها نیز نوعی احساس فوریت به وجود آورد. از نظر برخی از مقامات حکومت، این مبارزه بر ضرورت دستیابی به استاندارد بالاتر زندگی - که آن را حاصل بهره‌وری بیشتر می‌پنداشتند - تأکید داشت. اعضای فرهنگستانها و تصمیم‌گیرندگان، اوضاع را مورد بحث و گفتگو قرار دادند و آن را شبیه اوضاع سال ۱۹۲۱ دانستند، یعنی سال قیام کرونشناد<sup>۴۲</sup> که برخی آن را با وقایع لهستان مشابه دانسته‌اند، و سالی که لنین سیاست جدید اقتصادی (NEP) را مطرح کرد. اصلاح‌طلبان، از این مقایسه با NEP، برای موجه جلوه دادن تغییرات دلخواهشان، بارها استفاده کرده‌اند.

بسیاری از مقامات شوروی، ماهیت بحران را درک کردند و در مورد گسترش "تناقضات آشتی‌ناپذیر"<sup>۴۳</sup> در نظام اجتماعی کشورشان نگران بودند. این امر از نوشته‌ها و مباحثه‌های آنان آشکار می‌شود. بحث

۴۲. در مارس ۱۹۲۱، ملوانان پایگاه دریایی کرونشناد به حمایت از کارگران شهری که دست به اعتصاب و تظاهرات زده و خواستار اصلاحات اقتصادی بودند قیامی علیه حکومت شوروی برپا کردند. این شورش را نیروهایی به رهبری لئون تروتسکی و مارشال توخاچفسکی سرکوب کردند ولی حزب کمونیست به پذیرش New Economic Policy تن در داد. مترجم.



در مورد امکان گسترش مبارزه در لهستان به سایر کشورها، در مطبوعات و مجله‌های اقتصادی عنوان شد. بعضیها آشکارا دورنمای "تناقض آشتی ناپذیر" میان "مدیران و اداره شوندگان" را مطرح کردند. رئیس یکی از بخشهای مؤسسه اقتصادی نظام سوسیالیستی جهان، در مسکو، پس از حوادث لهستان استدلال کرد که "تناقض بنیادی... میان نیروهای تولیدی و روابط تولیدی، منشأ تمامی دشواریهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیکی سوسیالیسم" است. او گفت: "دستگاه بوروکراتیک دولت، از کارگران بیگانه شده است" و می‌گوید که "به جای قدرت کارگران، فعالیت ماشین دولتی را، به نام کارگران ولی نه در جهت منافع آنان، جایگزین نماید". اگر مدیران "تعاس با افراد تحت مدیریت را از دست بدهند، اگر آنان منافع خود خواهانه گروهی خود را به حساب منافع مردم و به حساب منافع کارگران به اجرا درآورند" هر دو "به صورت منافع غیرقابل جمع و متباین درمی‌آیند که در این باب ماهیت تناقض آشتی ناپذیر را پیدا کنند".

تمایز میان "اصلاح طلبان" و "محافظه‌کاران" که وجه غالب گزارشهای این کشاکشها در خارج از این کشورهاست فقط این موضوعات را پیچیده‌تر کرده است. ابهام از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که لیبرالیسم سیاسی - که پشتیبان آزادیهای مدنی و آزاد فکری، "فضای باز سیاسی" بیشتر و دموکراسی سیاسی است - همواره با بحث انتقال از برنامه‌ریزی مرکزی به سوی سازمان اقتصادی سرمایه‌داری مبتنی بر بازار، متصل شده است. در واقع، چنین صف‌بندیهای سیاسی میان مقامات کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی متمرکز اغلب برقرار است. ولی مباحثات به کجراهه افتاده و به طور مصنوعی به ابهام گراییده است. گویی آزادی بیشتر و آزادیهای مدنی، "فضای باز" فرهنگی و دموکراسی سیاسی، باید با تجدید ساختار اقتصادی براساس سرمایه‌داری، همبسته است و مخالفت با چنین تجدید ساختاری، با استبداد فرهنگی و سیاسی، پیوند دارد. در حالی که در عالم واقع، این دوگانگی وجود ندارد، و روشن است که برای هر کدام از این دو، ترکیبهای دیگری وجود دارد.

در حالی که "اصلاح طلبان" به دنبال اختلاف درآمدی بیشتر و تأسیس تقریباً "تمامی نهادهای یک اقتصاد سرمایه‌داری بودند، کارگران لهستان، مانند کارگران هر جای دیگر در دوران تحرک خود - انگیزه جمعی، مساوات هر چه بیشتر و تعدیل درآمدها و امتیازات را طلب می‌کردند. در سال ۱۹۸۱ یک جامعه‌شناس اهل ورشو به خبرنگاری از غرب گفت: "در قلب جنبش همبستگی، انگیزه عمیق مساوات - طلبی نهفته است. میراث گرانبهایی از ۳۵ سال فرمانروایی کمونیستی؛ مردم برای مدتی طولانی در معرض این شعارها بوده‌اند و اکنون می‌خواهند آنها را به واقعیت برسانند."

ما برای تحقق بخشیدن به مساوات در جامعه پافشاری خواهیم کرد... عدالت اجتماعی ایجاب می‌کند که هزینه‌های بحران و اصلاحات لازم، به تمامی شهروندان توزیع شود، یعنی نسبت به استطاعت آنان. لهستان کشوری است با دامنه وسیعی از سطوح درآمدی در میان گروههای اجتماعی... هزینه‌های برنامه اعاده تعادل می‌باید بر دوش فارغ‌البتترین گروهها بیفتد... در دهه ۱۹۷۰ نابرابریهای اجتماعی تشدید شد و



امتیازات کسانی که بر سریر قدرت بودند ابعاد وسیعتری یافت. و با وجود این، همین گروه مسئول وضعیت کنونی اقتصاد است... آنان خود را از واقعیت‌های مربوط به مردم جدا کرده‌اند.

جنبش همبستگی خواهان مالیاتی بود که درآمدها را یکسان کند؛ مالیات بر ثروت و محدودیت‌هایی بر امتیازات. "دست یازیدن به توزیع دوباره" درآمد... هم نحو نابرابری‌هایی را ممکن می‌کند که جامعه بیش از این آن را نمی‌پذیرد و هم برای ضروری‌ترین برنامه‌های اجتماعی منبع مالی تأمین می‌نماید. جنبش همبستگی به عنوان راهی برای بالا بردن بهره‌وری و کارایی، پیشنهاد بهبود شرایط ایمنی و تقلیل ساعات کار روزانه را عنوان کرد. همچنین از به ملاحظه و مباحثه عموم گذاشتن برنامه‌های وسیع اصلاح یا تغییرات اقتصادی و دموکراتیزه کردن کلی نظام پشتیبانی کرد. کارگران لهستان در درخواست‌های اولیه سیاسی خود خواستار اختیار در زمینه مسائل اساسی شدند؛ مانند اینکه چه باید تولید شود و با آنچه تولید شده است چه باید کرد، کجا و چه مقدار باید سرمایه‌گذاری کرد و چگونه سطوح دستمزدها را باید تعیین نمود. آزادی فرهنگی و فکری و دموکراسی سیاسی هم جزو موارد برجسته تقاضاهای آنان بود و خلاقیت هنری و فکری، پیش از اینکه جنبش سرکوب شود رشد کرد. همچنین ابهاماتی نیز در جنبش بود، ولی فشار تقاضاها، مساوات طلبانه و دموکراتیک بود و اظهار می‌شد که طبقه کارگر، صرفاً "یک کالا در فرایند تولید نیست که منفعلانه زیر ضربه" تصمیمات مصیبت بار چند بوروکرات قرار گیرد، بلکه از لحاظ تاریخی رسالت خود را دارد و راه خود را می‌پیماید.

بدیهی است که سوءالهای واقعی اینها نیستند که آیا "بازار دوباره" رجحانهای مصرف کننده در مورد انواع مدها تصمیم می‌گیرد، یا آزادی انتخاب در انواع موسیقی و شکل‌های هنر چقدر است (البته روشن است که همه اینها خواستنی هستند)، یا اینکه خدماتی مانند رستورانها را افراد باید فراهم کنند یا اشتراکیها. این مقوله‌های انحرافی، مسائل واقعی را از نظر دور می‌دارند؛ مسائل اساسی عبارتند از: انتقال از یک "نظام آمرانه" بوروکراتیک متمرکز برنامه‌ریزی دولتی، به نظامی مبتنی بر عاملیت بازار در اقتصاد، ترویج تفاوت هر چه بیشتر درآمد، پایه‌گذاری تولید بر مبنای سود، و سخن کوتاه، برقرار کردن مناسبات و نهادهای سرمایه‌داری به طور کامل و از ابتدا تا انتها. در نظامی که همچنان خود را "سوسیالیست" می‌خواند. کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی مرکزی، با توصیف و تعبیر ویژگیهای شیوه تولید سرمایه‌داری به نام "قوانین" خنثای اقتصادی، تناقضهای جدید را به نظام خودشان وارد می‌کنند. هر سازمان اقتصادی، منطق خود و شکل‌گیری نهادهای اقتصادی-سیاسی، طرز تلقیها، و مناسبات طبقاتی خود را همراه می‌آورد. هرگونه حرکتی به سوی لیبرالیزه کردن سیاسی، در اثر تأیید اختلافات طبقات در قلمرو اجتماعی، بی‌اثر خواهد شد.

سوءالهای واقعی سیاسی و اقتصادی در کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی مرکزی، مانند هر جای دیگر، سوءالهایی بنیادی است. بنیانها در همه جا مشابه هستند. مازاد اقتصادی در کنترل کیست و چگونه آن را تخصیص می‌دهد؟ چه چیزی تولید می‌شود و برای چه کسی؟ و معیار و ضابطه، مصرف‌است



یا مبادله؟ آیا توزیع کالاهای کمیاب بر پایه\* قیمت است یا براساس برنامه‌ریزی خردمندانه؟ تصمیمات به قصد برآورده شدن احتیاجات گرفته می‌شود یا تأمین سود؟ و این تصمیمات با مشارکت چه کسانی گرفته می‌شود؟

پاسخهای این پرسشهای اساسی است که ماهیت جامعه را روشن می‌کند. کشورهای دارای اقتصاد با برنامه‌ریزی مرکزی و دارای ایدئولوژی و هدفهای سوسیالیسم، با کوشش به منظور ایجاد یک سازمان اقتصادی سرمایه‌داری، حتی در ابعادی که ملت را تاریخ رهنمودهای صندوق بین‌المللی پول کند، و با نوسانهای افراطی میان بازار و برنامه‌ریزی مرکزی، فقط تناقضات داخلی خود را تشدید می‌کنند.

از آقایان بایزید مردوخی و محمد هومن که این ترجمه را پیش از انتشار خواندند و راهنماییهای ارزنده‌ای نمودند، سپاسگزارم - مترجم.



# مدیریت،

# مدیران و انقلاب

منتشر شده است

نویسندگان: جیمز ای. آستین  
جان سی. ایکس

مترجم: علی میرزائی

چاپ سوم  
۱۳۴۷